گزارشی از کورس اسب سواری آق‌قلا

سوارکاران رویا

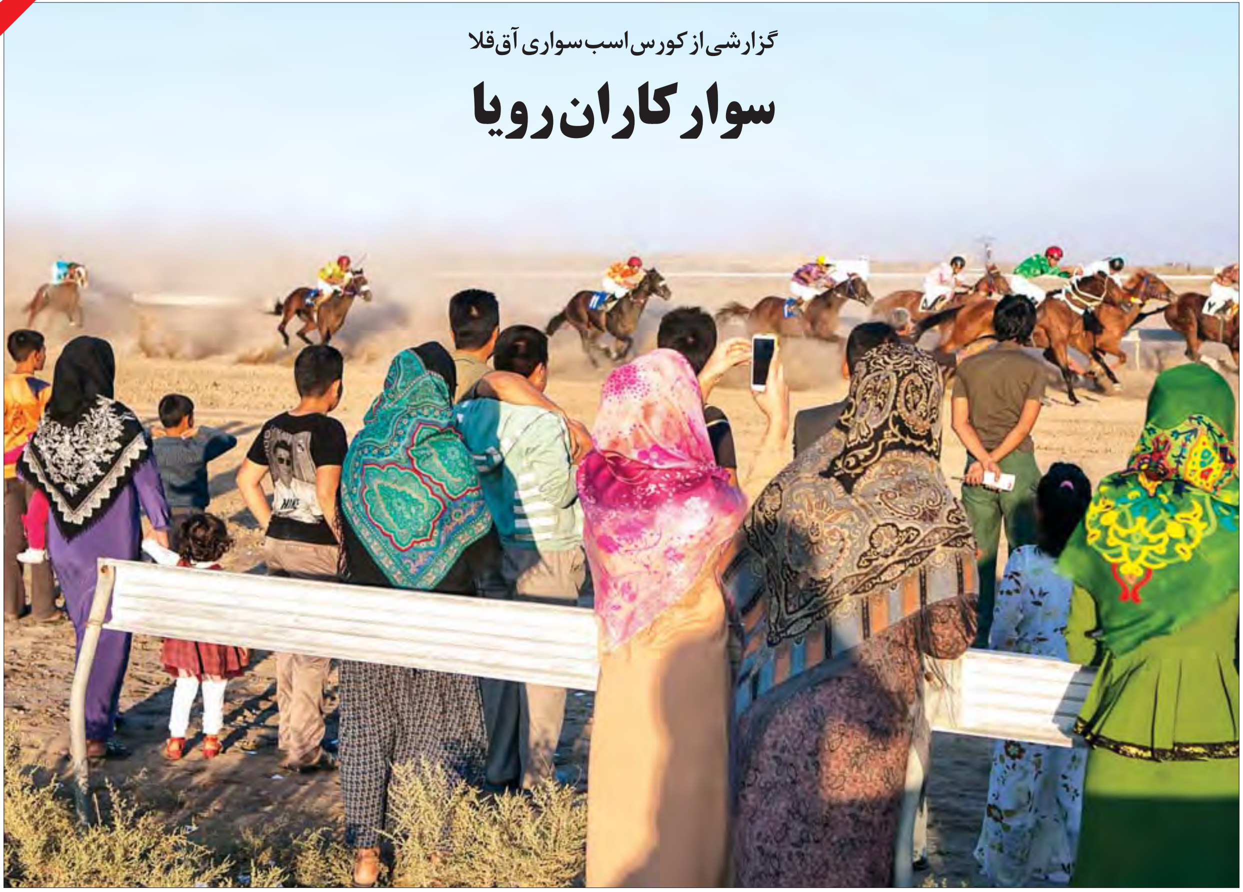

عکس: مهدی حسنی / شهروند

مهدی افروزمنش

«دپار» باز می‌شود، «صحرا قوش» خودش را می‌کند. آفتاب و باد همزمان در دشت دست به کارند. ترکمن صحرا. صحرا قوش نیم‌متری فاصله می‌گیرد. پشت‌سرش «شب» و «طوفان دشت» و چهارم «عقاب صحرا». اسب‌ها شلاق می‌خورند. سوارکارها روی اسب مچاله شده‌اند، شلاق می‌زنند. باد صحرا را پر از غبار کرده است. آفتاب آزار دهنده است. «عطا» اسم «صحرا قوش» را فریاد می‌کشد. گزارش لحظه به لحظه او را همه با چشم می‌بینید. «شب» خودش را نزدیک می‌کند. ۳۰۰ متری گذشته. جمعیت هیجان زده روی پاها ایستاده‌اند، دست‌ها روی هواست، بازنده‌ها از تک و تا افتاده‌اند، اما خیلی‌ها هنوز شانس دارند. صحرا قوش فاصله می‌گیرد. طوفان‌دشت شب را پشت‌سر می‌گذارد. عطا طوفان شب را قهرمان می‌نامد. عید محمد می‌گوید، «سر پیچ صحرا قوش رو می‌زنن» به سر پیچ که می‌رسند، عید محمد جمله‌ای را بریده بریده تکرار می‌کند «سرپیچ می‌زننش، سرپیچ می‌زننش» گردن می‌کشد، صحرا قوش می‌تازد، طوفان دشت نزدیکش می‌شود، شب عقب مانده و عقاب صحرا می‌آید. یکباره سرعت می‌گیرد. عطا، عقاب صحرا را فریاد می‌زند. عید محمد می‌گوید «عطا مثل فردوسی پوره». عقاب صحرا دوم است، پیچ تمام می‌شود. صحرا قوش هنوز اول است. عید محمد روی هوا می‌پرد. قرار ندارد. عقاب صحرا را تشویق می‌کند. طوری که انگار اسب می‌شنود داد می‌زند، بدو بدو. اما صدایش در صداهای دیگر گم می‌شود، هیاهو صحرا را برداشته است. صداها گم می‌شود. ۲۰۰ متر آخر است. همه نزدیک فنس‌ها شده‌اند. در آق‌قلا جای سوزن انداختن نیست. هر کسی سعی می‌کند نقطه‌ای مرتفع پیدا کند که مسابقه را ببیند. روی تپه خاکی، روی نرده، بالای سقف، در جایگاه، هرجا که فکرش را می‌شود کرد. بیرون پیست پرنده پر نمی‌زند. رقابت ۱۵۰ متر آخر. عقاب صحرا خودش را نزدیک کرده است. بقیه اسب‌ها از گردونه پیروزی خارجند، فقط صدای فریاد است. صحرا قوش و عقاب‌صحرا شانه به شانه می‌دوند. مقابل گیشه‌های پیش‌بینی خلوت است. آرامش قبل از طوفان است. دور اول هفته دوم کورس پاییزه آق‌قلا. جمعه سوار عقاب صحراست. مرد افغان ریز اندام. از فیروزکوه آمده. کاورش زردرنگ است. نگاهی به کنارش می‌کند. یک نگاه آنی. طوری که انگار می‌خواهد چیزی بگوید و یکباره عقاب صحرا از جا می‌کند. کپل‌های صحراقوش آماج شلاق می‌شود اما کاری از دستش برنمی‌آید. اسب بخت برگشته تمام زورش را می‌زند اما عقاب صحرا کنده. فقط ۵۰ متر مانده. کمتر از چند ثانیه و عقاب صحرا یک بدن جلوتر است. عید محمد روی هوا می‌پرد. از خوشحالی می‌خندد. از ته دل. به خودش افتخار می‌کند «دیدی گفتم، دیدی گفتم سر پیچ می‌زننش». پیش‌بینی او روی عقاب صحرا بوده است و می‌رود که پول بردش را بگیرد.

عطا اما کمی دیرتر نتایج رسمی را اعلام می‌کند. با حالت اسطوره‌ای اسب‌ها را نام می‌برد. چابک سوارها به اتاق کوچک خود برمی‌گردند. در کورس سوارکاری اسب بیشتر از سوارش ارزش دارد. عقاب صحرا اول، صحرا قوش دوم و طوفان صحرا سوم. ۱۰۰۰ متر در یک دقیقه و ۳ ثانیه. اسب‌ها می‌روند برای استراحت. دور اول هفته دوم کورس آق‌قلا. دور زمین خلوت می‌شود. عطا چای دست می‌گیرد و باد و آفتاب همچنان مشغولند. مقابل پنجره‌های نیم در نیم پیش‌بینی شلوغ می‌شود. بعضی پول‌هایشان را می‌گیرند و عده‌ای دیگر شروع می‌کنند به پیش‌بینی‌های جدید. رقابت تازه شروع شده است.

عید محمد بنا است. عاشق اسب. پولش را که می‌گیرد برمی‌گردد. ۴۳میلیون تومان باید بین برنده‌ها توزیع شود. این البته تنها مبلغ جمع‌آوری شده در گیشه‌های رسمی پیش‌بینی است. محوطه میدان اسب دوانی آق‌قلا پر است از مردان بیشتر ترکمن. هیچ‌کس بیکار نیست. قصه‌های واقعی و افسانه‌های عجیبی از شدت علاقه ترکمن‌ها به اسب وجود دارد که روی اسب به دنیا می‌آیند، که روی اسب بزرگ می‌شوند، که حتی دوست دارند روی اسب بمیرند. حضورشان در این میدان هم نشان‌دهنده همین است. طوری از اسب‌ها حرف می‌زنند که از عزیزشان. تاریخچه اسب را از بر هستند و ریز و درشت همه مسائل مربوط به اسب را می‌دانند. چه باید بخورد که سرحال باشد، با جو چه حالی می‌شود و چه حشراتی آزارش می‌دهند. البته عید محمد کمی با این تصور مخالف است. او که خودش از ۱۲ سالگی روی اسب بوده می‌گوید: «الان شرایط فرق کرده، خیلی از ترکمن‌ها حتی اسب‌سواری بلد نیستند، اسبی ندارند و حتی از اسب هم چندان راضی نیستند. حرف او در شهر گنبد معنای بیشتری دارد؛ شهر دوم استان گلستان، که زیباست و بزرگ و بیشتر ساکنانش ترکمن هستند. مردان و زنانی که وقتی حرف می‌زنند چندان نظر مثبتی به پیست اسب‌دوانی ندارند. پس از اسب هم چندان.

برخی فقط در میدان هم را می‌بینند. مثلا ویلچرنشینی که هر هفته کورس می‌آید، در آق‌قلا یا گنبد. از تهران هم می‌آید. ۷ ساعت می‌کوبد تا پیست می‌آید. عید محمد می‌گوید او عاشق است. پاکباخته. توضیح می‌دهد که ظاهر میدان را نباید دید، در پس‌اش پر از غم و شادی‌های دیوانه‌وار است. پاکبازها، عاشق‌ها، برنده‌های بزرگ، بازنده‌های بزرگ، سوارکارهای مصدوم، سوارکارهای مرده

گله‌گله جمعیت در نقاط مختلف پیست شروع می‌کنند به جمع‌آوری. آنها که دنبال قول و قرار رسمی هستند، کاغذها را از گیشه‌های متعلق به فدراسیون سوارکاری می‌گیرند. ۵ پره پرطرفدارترین نوع پیش‌بینی است. عید محمد می‌گوید«۵ پره یعنی اسب‌های انتخابی شما در ۵ دور رقابت باید اول شوند و گرنه از گردونه خارجی.» بسته به پولی که می‌گذاری می‌توانی تعداد اسب‌ها را انتخاب کنی. هر چه تعداد انتخاب‌ها بیشتر شود مبلغ تصاعدی بالا می‌رود و طبعا در صورت برد سهمت هم بیشتر. عید محمد برگه‌های مسابقه را دستش گرفته. در برگه‌ها اطلاعات اسب‌ها نوشته شده و البته کورس‌ها. کورس اسب‌های تروبر داخلی، دو خون، ترکمن و . مسافت بیشتر ۱۰۰۰ متر است. عطا مدام می‌گوید که مردم زودتر پیش‌بینی‌هایشان را انجام دهند. عطا در اینجا واقعا یک فردوسی‌پور است. هم داور است، هم گزارشگر و هم قاضی. اطلاعاتش هم از سابقه اسب‌ها بی‌نظیر است. اسب‌ها را به نام صاحبانش می‌شناسد و اعلام می‌کند. عید محمد هم اطلاعات خوبی دارد و می‌گوید، «برای پیش‌بینی باید که سابقه اسب‌ها را بدانی، مادرش کیست، پدرش از کجا آمده، چند تا کورس شرکت کرده و چند بار برنده شده. با برادر و شوهر خواهرش برگه‌ها را پر می‌کند. می‌گوید، «من زیاد درگیر پیش‌بینی نیستم، بیشتر تفریح است اما از روی علاقه پیگیر همه مسابقه‌ها هستم». نفری ۲۵ می‌گذارند، می‌پرسد که «می‌آیم»، کجا؟

تو بازی؟

من که بلد نیستم.

اون با من، ۷۵ جمع شده ۲۵ بذاری می‌تونیم ۳ تا اسب دیگه رو هم اضافه کنیم، شانسمون بیشتر می‌شه، باشه؟

پیش‌بینی‌های مختلفی در میدان صورت می‌گیرد. گله‌گله آدم‌ها کنار کانکس‌های رسمی یا دور میدان با هم توافق می‌کنند. عیدمحمد می‌گوید، «بیشتر یا پنج پره می‌بندند که جذاب‌تره اما حرفه‌ای‌ها باقی بازی‌ها را هم انجام می‌دهند». در «پیش بر» که فقط اسب اول را پیش‌بینی می‌کنند، در «دوقلو » که اسب‌های انتخابی‌شان فارغ از اهمیت باید اول و دوم شوند، «پی بر» که اسب انتخابی باید اول، دوم یا سوم شود. برای پیش‌بینی کننده‌ها که بیشتر ترکمن هستند چند فاکتور بسیار مهم است. خود اسب، پدر و مادرش، تعداد استارت‌ها و قهرمانی‌هایش و البته مربی‌اش. از همه مهم‌تر اما مادرش است. حرفه‌ای‌ها مثل عید محمد مادرها را خوب می‌شناسند، پس «نایس دریم» را به همین خاطر انتخاب می‌کند در دور اول بازی ۵ پره. مادرش «عسلک» قهرمان نامداری بوده. زمان شروع رسیده است. گیشه‌ها بسته می‌شوند، رژه اسب‌ها شروع می‌شود و شرط‌بندهای غیرقانونی کارشان را تعطیل می‌کنند. همه به سمت میدان می‌روند. عطا شروع کرده به داد و فریاد برای برقراری نظم. یک‌میلیون تومان جریمه هر مربی است که با اسبش وارد میدان شود. اسب‌ها به سمت دپار می‌روند. میرانا، دیالوما، سامر که عطا مادرش را به نیکی یاد می‌کند، کومانچی، آلو، تایسون، خان عرفان، ماتیکان، گلدن ویو، نایس دریم و اونیس ۲. رایانه کوچک کنار پیست مبلغ جمع‌آوری شده برای پیش‌بینی کننده‌ها را ۸۵میلیون تومان اعلام می‌کند که در پایان دور ۵ بین برنده‌ها توزیع می‌شود. این رقم برای یکی از حراجی‌ها از مرز ۱۲۰میلیون هم گذشته. شرط‌بندهای غیرقانونی ۱۰درصد مبلغ را برای خودشان برمی‌دارند، کارشان غیرقانونی است و عید محمد می‌گوید که بارها و بارها به خاطر کارهایشان دعوا و درگیری پیش آمده است. اما به‌هرحال اسب سواری است و مخلفاتش.

عطا اعلام جاگیری می‌کند. اسب‌ها توی دپار، شمارش معکوس شروع شده، به یکباره سکوت صحرا را می‌گیرد. همه فقط به دپار چشم دوخته‌اند و یکباره صحرا می‌ترکد. اسب‌ها از جا کنده می‌شوند. عطا شروع می‌کند، گرد و غبار جلوی دید را می‌گیرد و جمعیت فقط جیغ می‌زند. غبار که می‌خوابد. «نایس دریم» اول است. به اندازه یک گردن. عید محمد داد می‌کشد. من هم، چرا؟ به خاطر همان پیش‌بینی است. مسابقه انگار که رنگ عوض کرده . دور اول یک مسابقه عادی بود. اما این دور فقط نایس دریم را می‌بینم. عطا صدایش را می‌کشد. نایس دریم را. اسب سیاه می‌دود. مثل یک مبارز اسطوره‌ای، از میان گرد و غبار می‌آید و دل‌ها را می‌برد. جمعیت یکپارچه فریادند. اسب می‌فهمد؟ همه چیز به قدم‌های او بستگی دارد، خوشحالی و غم صدها نفر در یک روز. نایس دریم، نایس دریم و پشت سرش تایسون. بوکسور آمریکایی اینجا در قامت یک اسب کهر مبارزه می‌کند. سمج، خستگی‌ناپذیر اما خسته. اسب‌ها از مقابل مردم که رد می‌شوند فریادها بیشتر می‌شود. نمی‌فهمی کی روی چه کسی بسته است. نمی‌فهمی کدام فریاد شادی است و کدام خشم. فقط فریاد است تا وقتی که از خط رد شوند. آن‌وقت است که برگه‌های پیش‌بینی به خشم و شادی به زمین می‌خورد. پاره می‌شوند و به هوا پرتاب. چهره‌ها معنا می‌گیرد. خنده، غم، حسرت و خشم. هیچ‌کس اینجا بیکار نیست. سکوها مجدد خالی می‌شود. آنها که پیش بر یا دوقلو بسته‌اند می‌روند که پولشان را بگیرند و همه می‌روند. همه. سکوها خالی می‌شود. عطا هم ساکت. نفس تازه می‌کند، پیرمرد. اسب برنده را برای تست دوپینگ می‌آورند و جمعیت مشتاقی که دورش جمع می‌شوند. اینجا اسب قهرمان است نه اسب‌سوار. عید محمد می‌گوید که با این برد تا دور چهار خیالش راحت است چون انتخاب‌هایش حتما اول هستند. از خودش نمی‌گوید، اطلاعات اسب‌ها را گرفته. می‌داند که بای‌بای جان که در دور دوم می‌دود در هفته چقدر تمرین کرده و چطور بوده، می‌گوید آمارش را از مربی دارد. اینها اطلاعات پشت پرده است. اطلاعاتی که در این میدان ارزش طلا دارند و دستیابی به آنها خودش داستانی است. داستان دغل‌بازی‌ها و حقه‌ها. داستان سوارانی که اسبشان را اول نمی‌کنند یا اسب‌هایی که دوپینگ می‌کنند. مربیانی که «می‌بندند» که ببازند. شوخی نیست پای چند صدمیلیون پول در میان است. در یک هفته برنده‌ای ۱۸۰میلیون کاسب شد. فقط در عرض ۲ ساعت. البته که ظاهرش ۲ ساعت است و باطنش. عید محمد می‌گوید، «شرط‌بندها کورس را خراب می‌کنند، آنها زد و بند می‌کنند، اسب می‌خرند، سوارکار می‌خرند و حتی سوارکار تهدید می‌کنند. جایزه رسمی هر دور برای اسب برنده بین ۲ تا ۴میلیون است که ۱۰ درصد به سوارکار می‌رسد. ۱۰درصد و او به خاطر ۱۰درصد باید جانش را کف دستش بگیرد. نباید وزنش از ۵۰ کیلو بیشتر شود و هر لحظه باید آماده مرگ یا نقص عضو باشد. سوارکاری که از اسب بیفتد از همه چیز می‌افتد حتی از اصل.

محوطه میدان اسب‌دوانی آق‌قلا پر است از مردان بیشتر ترکمن. هیچ‌کس بیکار نیست. قصه‌های واقعی و افسانه‌های عجیبی از شدت علاقه ترکمن‌ها به اسب وجود دارد که روی اسب به دنیا می‌آیند، که روی اسب بزرگ می‌شوند، که حتی دوست دارند روی اسب بمیرند. حضورشان در این میدان هم نشان‌دهنده همین است. طوری از اسب‌ها حرف می‌زنند که از عزیزشان. تاریخچه اسب را از بر هستند و ریزودرشت همه مسائل مربوط به اسب را می‌دانند

دور دوم شروع می‌شود. بای‌بای جان و اوهایو. عطا و فریادهایش و صحرا و مردمانش. مردمان خونگرمی که رونق کورس‌های سوارکاری از آق‌قلا تا تهران هستند. پاکباخته‌هایی که هفته را کار می‌کنند که روز جمعه در آق‌قلا یا گنبد اسبش را ببرد. رویا بافهای صحرا. بای‌بای جان عقب می‌ماند. خیلی‌ها رویش شرط بسته‌اند اما اوهایو از گرد راه رسیده. اسب سفیدی که «ضد حال» می‌زند. کمتر کسی رویش حساب می‌کرد. در تمام دو استارت قبلی‌اش یکی مانده به آخر بود. مادرش چنگی به دل نمی‌زند و «سیلمی»اش هم تاواش است که افتخاری ندارد. عید محمد می‌گوید، «مشکوک است». باخته‌ایم. هیجان تمام شد. میدان برای ما به حالت یک فضای مسابقه معمولی درآمد. آن حالت محصور کننده‌اش را از دست می‌دهد. میدان سوارکاری برای بازنده‌ها جهنم است. یک بی‌خیالی محض. مشکوک است. شاید اوهایو استارت‌های قبلی را عمدا باخته که شانس‌اش در شرط‌بندی بالا برود و سود کلان بیاورد. شاید بای‌بای جان عمدا باخته که اوهایو ببرد. شاید هیچ‌کدام درست نباشد و رقابت سالمی بوده و ده‌ها شاید دیگر که در این میدان بزرگ پرغبار زمزمه می‌شود اما همه قبول دارند. بازنده‌ها و برنده‌ها که ممکن است هفته آینده جایشان عوض شود. نماینده مجلس‌خبرگان استان گیلان وارد می‌شود و عطا هم شروع می‌کند. ما باخته‌ایم. میدان سوارکاری است. هیچ‌کس از پیش برنده نیست مگر...

دور سوم آزتک می‌برد. با همان شکوه و در همان شور و حرارت. تعداد بازنده‌ها بیشتر شده و شانس‌های برنده کمتر. آفتاب کم جان شده. ساعت ۳ در پاییز صحرا هوا رو به خنکی می‌رود. فاصله بین دورها، فروشنده‌های دوره‌گرد بساط خود را پهن می‌کنند. چای به شیوه ترکمن‌ها. توی کاسه. غذای محلی، چیکدرمن. گپ و گفت و دید و بازدید. برخی فقط در میدان هم را می‌بینند. مثلا ویلچر نشینی که هر هفته کورس می‌آید، در آق‌قلا یا گنبد. از تهران هم می‌آید. ۷ ساعت می‌کوبد تا پیست می‌آید. عید محمد می‌گوید او عاشق است. پاکباخته. توضیح می‌دهد که ظاهر میدان را نباید دید، در پس‌اش پر از غم و شادی‌های دیوانه‌وار است. پاکبازها، عاشق‌ها، برنده‌های بزرگ، بازنده‌های بزرگ، سوارکارهای مصدوم، سوارکارهای مرده. دورهای چهارم و پنجم هم همزمان با سقوط آفتاب برگزار می‌شود و سرنوشت ۸۰میلیون تومان جایزه ۵پره هم مشخص. بازنده‌ها می‌روند، می‌رویم و برنده‌ها به سوی گیشه‌ها هجوم می‌آورند. صاحبان حراج‌ها هم که شرط‌بندها را می‌چرخانند. در گوشه و کنار میدان، جایی که مامورها نباشند شروع می‌کنند به تقسیم پول‌ها. فقط یک نفر را می‌بینیم. جوان ۲۵ ساله خوشحالی که حاضر نمی‌شود حرف بزند. ۳۳میلیون تومان برد. ۳۳میلیون تومان از راه دویدن اسب‌ها. فقط می‌گوید، بردم، می‌دونستم می‌برم. او جزو معدود کسانی است که امروز رویایش محقق شد.